

اسرار و فرائد

—♦— مصنفہ —♦—

رئیس المفتیرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

—♦— ناشر —♦—

دکتر محمد عبدالرحمن



—♦— مؤرخین و تفسیر —♦—

الشمس الکبریٰ

۱۷۷۱ء، عظیم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد، کراچی ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول - نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه ثلثه من الاولین وقلیل من الآخرین را نسخ قرار دادن بعض کسان چه معنی دارد؟

سوال دوم - فلا اقسم بمواقع النجوم قسم است و تاکید این قسم بجملة وانه لقسم لو تعلتوا عظیم فرمودند و جش چیست؟

سوال سوم - در کریمه هل فی ذلك قسم الذی حجر بل چه معنی دارد؟

سوال چهارم - در مضمون ان سعیکم لشتی کراشبه بود که بعد از یاد کردن سوگند با کمرن تحقیق موکد گردانیده اند؟

سوال پنجم - تعل در قرآن شریف بر کس چه معنی می آید؟

سوال ششم - شجرة ناز که از بعض آیات مضموم می شود مراد از آن کدام شجره است؟

سوال هفتم - عطف مفرد بر جمع و عطف جمع بر مفرد را اهل معانی کرده می پندارند و در آیت

ختم الله علی قلوبهم الایه عطف مفرد بر جمع و جمع بر مفرد واقع است و جش چیست؟

سوال هشتم - در افراد جمع آوردن قلوب و البصار در آیه مذکوره چه نکته است؟

مکتوب اول - در معنی بعض آیات شریفه بجواب نامه مولوی محمد صدیق صاحب دام بر کاتیم

وجعل الشکاسه من الصدیقین -

کترین خلایق محمد قاسم سرایا گناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض پردازست و دست

که عنایت نامه سرایه منت کشیها شد اما کاهلی طبع را در اشغال مشته و عوارض متنوعه بهانه دسری

کشیها شدند و در نه تفصیر تاخیر در نامه اجمال این حقیر نوشته نمی شد و در آن نامه دیر آمده بیام آم

امروز بنام خدا بنشینم کاش کار گذاری امروز ذریعه تلافی مافات شود -

جواب سوال اول - مخدوم من این مسلم که اخبار صادق باشد یا کاذب در خور نسخ نیست این

کرامت همراهِ احکام کرده اند اما منشاء آن حمل این است که احکام الاقسام انشا باشد هر چیزیکه

جهت انشا در آغوش دارد و مورد نسخ توان شد کتب علیکم الصیام و الله علی الناس بحر البیت غیر
 اخبار اگر چه بنظر تحقیق از اقسام اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار را نشانیست از اشارات لاجرم
 تا زمان نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معرض نسخ بودند گو درین زمانه بوجه انقطاع وحی بزمه محکات داخل
 شدند. لکن این اخبار و امثال آنها بدان مانند که حاکی حکم صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع
 و بنظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی بلیاط من حیث هو این جمله اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنه از اشارات
 شمرده شوند چون این سلسله دقیق روشن شد و دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان سرور و ازین قسم اخبار
 در فاقه جهت انشائیت برتراند نمی بینی که اینجا احتمال تقدم مخبر عنه دور از قیاس نیست و در عقود آن حیثیت
 که تهمته مخبر عنه بر زده همسنگ اخبار مذکوره گردانند این قدر هست که صورت اخبار و پیرایه خبر در بر مجموع
 مضامین کشیده بایهام تحقق در پی است حکام می شوند و پیدا است که ثلثه من الاولین از اقسام موعده
 است گو در پیرایه خبرش کشیده امید امیداران را قوی گردانیده اند مگر بافرایش بالا بر امید اول این تقویت
 را چه ضرر اگر تنقیص موعود این طرف بے نیازی کار خود میکرد و البته صورت کذب درین میدان گردانند
 میکرد و گویا بسراپرده جلال و بے نیازی نمی رسید زبانه ازین چه حاجت که سمع خراش سامی باشم آری
 اگر تفسیر در پیش نظر یحیدان می بود شاید بتائید و تردید حریفی چند می نوشتم اکنون اگر فقط باحوال
 خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود این قدر دیگر بنویسم که اول در حق مقربین است و دوم در حق اصحاب
 یمین می ترسم که منجمه تفسیر بالرای نباشد و در دفع این خلجان سهل بود که امتیاز دایم جنت و نارایم
 فصل با قاعده یمین و یسار خواهد بود و پیدا است که مقربین از ارباب جنت و غنیمتیم اند نتوان گفت که
 هوشان را بهین خود جانش خواهند داد و خصوصاً و قتیکه لفظ یمین و مشتمه را بهین نظر گیرند چه یمین و مشتمه جای
 راست و جائے چپ را گویند این نیست که مثل یمین و شمال بر دست راست و دست چپ حمل
 توان کرد توان گفت که مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بدست راست
 و دست چپ شان بدهند مگر آنکه این یحیدان را بوجه قلت مزاولت بلکه عدم مزاولت کتب لغت
 و کتب ادب اطلاع نبود بالجمله اگر مراد از یمین و شمال دست راست و دست چپ بود پس آن وقت
 محتمل بود که مراد از اصحاب یمین آنانند که نامه اعمال بدست راست خواهند گرفت و فرق تقرب و
 عدم تقرب در اینجا کارساز نیست و بجهت رفته کار خود خواهد کرد و مقربین را بمدارج علیا خواهند برد و
 باقیان را بدرجات سافله خواهند نشانید و وجه دافعه این و هم قطع نظر از آنکه لفظ یمین و مشتمه بزم عم
 این یحیدان شاهد آن است اول نص کثیر از دلجا ثلثه است ظاهر است که اگر مقربین را داخل

اصحاب یمن خواهند فرمود تفریع او بر سه چگونه راست خواهد آمد دیگر اینکه واقعات در بارهای
 سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کسان را می بینیم که از آنکه مقرر شود خود یک قدم بیشتر نتوانند نهاد و مانند
 الاله مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند نشینند و می دانند که
 خواهند بیایند اگر کیفیت حضوری و درگاه خداوند یرایم که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آیم کدام
 حرج است که نوک او بدل خلد القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصاب
 وصف عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را داخله باشد مگر نه به این معنی که وصف عنوانی علت و مقضی
 محکوم است بلکه مراد این است که محکوم علیه این قضایا جهت تقرب و یمن بود این نیست که مثل کتاب
 ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چو مایه علم من بے علم همی خیال
 نارسا من است نه چیز در سینه دارم نه در سینه جبروت این سخن و در با تم نیست.

جواب سوال دوم - وجه اعتراض و آنکه لقسر لو تعلمون عظیم مقسم علیه است که باین

الفاظ طیبیه الله لقرآن کریم در آورده اند عظیم این مقسم علیه از مقسم علیها چنان برتر است که
 نور آفتاب از نور قمر اگر این جا این است که شمس اگر بے نور گردد قمر را هم در بے نیست که درین حالت
 ظلمت ذلتی بدیوزه گری رود آنجا هم یمن است که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه
 قضایای دینی غلط باشند بهر این چنین مقسم علیه یمن غلیظ باید تا سامعان را از خواب
 غفلت بیدار نماید مگر اینجا هم اقسام بیک مرتبه افتاده بودند آری انتساب این ایمان بجانب
 ملک علام عظمت و اسسپوده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود نظر برین بود عظمت مقسم علیه عظمت
 مشارا الیه یا ریا داده آمده است بل فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری
 فهمیده رو بگردانند توجیه دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر افعال نهاده اند علویات را جلوه افعال
 داده اند هر تغییر و انقلابی که در خاکدان زمین روی دهد منشاء آن در عالم اسباب همی که اگر آن
 که با طوار مختلفه می آیند روی روند عمده تغییر و همین انقلابی که پس از انقلاب ظهور نور و دم
 بآئینه حدوث بر روی کار آمدن نزول قرآنی است نظر برین زائجه این انقلاب از جمله زائجه برتر
 باشد و نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بهیئت مخصوصه ظهور فرموده از جمله نقشهائیکه در
 حوادث جلوه گر می‌دارند احسن و اعلی باشد بدین وجه نقشه دیگر حوادث که مقسم به خداوندی گردیده اند
 بدین نقشه نه رسد بدین سبب موصوف به قسم عظیم گردیده فقط +

جواب سوال سوم - حل فی ذلک قسم الذی جزم احقر استفهام تقریری است و اگر

کے معنی تحقیق گزشتہ باشد مسقط اشارہ اش نیز ہمیں باشد مگر این جملہ را بعد از کلمہ متضمنہ ایمان مذکورہ بطور مختصر
آورده اند تا این جملہ معترضہ عظمت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را بدلت مابعد محذوف
فرموده اند بخیاں احقر مطلب این است کہ اگر فرمودہ ما البسر و چشم نخواہد نہاد و چہیں و چہاں خواہیم
پس ازاں بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ و عید فرمودند الم ترکیف فعل ربک الخ فقط +

جواب سوال چهارم ان سعيكم لشق بخیاں بچیدان جواب ترا حزن ندونی اکثر کرم فہماں است کہ بدل گویند
چون ہدایت توفیق بدست خداوند ذوالجلال ماند دست ماکوتہ دستان تاباں نہ رسید ہلہ برابر چراغ نہ داند و بسیار از
کم عقلاں بر زبان بچہیں مضامین میرانند نظر بریں فرمودہ باشند کہ سامی بنی آدم از یک نوع نیند ہر سی لیاقت فعل
خداوار و یا گوئیم ہر فعلی حرکتی است جدا ہر یک را نتیجہ جدی نوازیم و ہمیں یک سخن بطور دیگر اشارہ ہاں باشد
کہ ما ہیات بنی آدم چنانکہ فرمودہ اند الناس معادن کما و ان الذہب لفضہ مختلف الانواع ہستند گویرایہ عرض
انسانہ ہر ایک آغوش گزشتہ باشد و وجہ این اشارہ آن باشد کہ چنانکہ چشم کارہ گر توان کرد و گوش کارہ گزشتہ
اختلاف کار ہر یک باختلاف اہل ہر دو پلے بر ہم بچہیں از اختلاف انواع سامی بنی آدم باختلاف
انواع ساعیان باید رسید باز بوجہ اختلاف معاملہ قدالی دل ملکہ غلمان نہاید کرد کہ زر و نقرہ ایک پلہ ہستند و جواب یک

جواب سوال پنجم لعل بہر افادہ ارتباطا قبل ما بعلمت امانہ ہر ارتباط بلکہ ارتباطا سببیتہ
مابعدا ہم بطوریکہ فیما بین یک غیر قارالذات با دیگر غیر قارالذات باشند ضم این است کہ فیما بین سبب و مسبب تقدم
و تاخر زمانی باشند اینکہ نسبت و سبب در بادی لظہریم غیر قارالذات باشند مثلاً گندم را اگر بنسبت افشا نند این
تخم ریزی مسوایہ امیدواری حصول غلہ اضغان مضاعف پس از مدت باشد نظر تحقیقی را دریں قصہ ہم اگرچہ سبب و مسبب
غیر قارالذات نمایند اما انظار ظاہر ہر پستان ہمیں گندم را سبب و مسبب فائزند ظہور آنرا بالجملہ ترجی کہ موضوع لعل است
از معنی و جاد و دنیا ما آنا کہ از الفاظ گذشتہ اندیادیں قصہ نظر غور فرمودہ اند لعل البعنی شاید بگوید شاید
را مشعر شک پنداشتہ حیران می شوندند شاید معنی شک است لعل یا بالشک سر و کار فقط اشارہ باسید واری میکنند
کہ بنایش بر سببیتہ و سببیتہ نہادہ اند و ظاہر است کہ سببیتہ و سببیتہ مستندی شک قدم تعین نیست شک عدم تعین را اگر در مجموع
جای مسوایہ و جہش آن باشد کہ در سببیتہ یک نسبتہ دیگرے شک یاد و وجوب اسباب شک رود و این
نیست کہ در وجوب اسباب و سببیتہ آنہا تعین بود و بلا اینہہ شک از میان بخیزد۔

جواب سوال ششم شجرہ نار در آیتیکہ متضمن شجرہ مبارکہ است شجرے از اشجار کہ وہ طور است
تخصیص نوع او این وقت یاد ندارم از تفاسیر و یا بند مگر ہرچہ باشد مراد ہمیں شجرہ معروف است حاجتہ
بچیزے غیر متعین نیست مطابق ظہر آنہا شجرہ نار و نار ہاں است گو مسقط اشارہ بطن آری چیزے دیگر باشند

شاید وجه استفسار بچو خطرات باشند القصه لكل آية ظهر اولها مسلم است فظهر آية روي بهمين معنى ظاهري دارد
جواب سوال نهم - وجه كراهت عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باين معنى نهم هنوز نياده كه جمع
 مقابل تشبيه مفرد معطوف و معطوف عليه توان شد شايد مرادشان خبر و ديگر باشد يا عطف جمله را بر مفرد
 كمره داشته و فرض شان اين باشد كه جمله را بتاويل مفرد گردانیده اگر فاعل يا مفعول گردانند مفرد را بر عطف
 نكنند ماگر مرادشان بهين است كه آنجناب نوشته اند يا او شان در تهيد اين قاعده خطا كردند يا در تحديد اين دائره بلفظ
 افتادند اين نوع بر اصناف شتى مشتمل باشد و هر منفى بزرگ گر بوديك ازاں كمره هم بودند هم و اين كه در قرآن شريف
 وارد شده ازاں قسم كمره بگراں باشد و اگر تهيد در تحديد شان هم صحيح است اعتبار معنى را بودند الفاظ را -
جواب سوال دهم - سمع مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست است چنانكه در اختيار لفظ سمع بآنكه
 بعلامات جمع بخوانند بنظر اين كم نظر آن است كه در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهش آنست
 كه آن هر دو مظهر افعال اند و ظهور افعال بدون ملكه و قوه كه باليقين وجودى باشند صورت نه بند و تفاوت و تمخيص
 وجوديات بى حقوق حصول و تميزات بدست نيابد پس وجه اختيار صيغه جمع انصب آمد و استماع قسمي از افعال است
 آواز ديگران بگوش رسیده كار خودى كند همچو آنكه بپوشيد و قلوب نور نظر با محبت برآمده مفعولات را
 در بر مى كشد و ظاهراست كه جهت افعال من حيث هو افعال در تحقق خود فقط از روى عدم وارد و در فعل
 آثار كه كار افعال است از چه رو هست اگر عدم گويند تحصيل حاصل بر سر افتد مگر اينهم هويديست كه عدم من حيث
 هو عدم مختلف الانواع نيست اگر هست وجود است اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند كه اعتبار
 اشكال نور اشكال سايه را مختلف الانواع نمايد چنانكه اين اشكال نور سايه مى نمايد و در نه و حقيقت سايه را
 باشكل چه كار كه او عدم است و اين بهر وجوديات باشند همچنين افعاليات را قياس بايد كرد كه فى حد ذاتها و اول
 باشند اختلاف آنها بجهت اختلاف مقبولات باشد گرچون مسقط اشاره على سمع فقط قابل افعال است
 نه بلحاظ مقبول و اثر فاعل و در نه ختم چنانكه دهد بالضرورة را يا بصيغه مفرو انصب آمد اما اعتبارات مقبولات
 كه جمعيت را دران سپرد و سمع عطف گرديد تا اشاره شناسان بدانند كه فرض از ختم دفع آوازهاست نظريه
 اضافى بوسيله على با آوازه ها گوناگون بپوسته نهم را بر نهم آنها حواله خواهد كرد و فرض فرض از عطف اشتراك
 ختم است و معطوف و معطوف اليه ختم در سمع اشاره تنبوع ميكند پس وجه انجام ختم هر دو جا بيك لماز شده
 و پيدا است كه ختم فعلى است متعدى قلوب سمع بجانب مفعول افتاده اند انديس صوت غرض اصلى از عطف بيان
 كيفيت مفعولى يعنى كيفيت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چون آن كيفيت هر دو جا مختلف الانواع
 شد عطف بر استخوان خود مانده البته اينقدر فائده زائده بدست افتاد كه سمع بجهت ذات واحد اين تعدد

جواب سوال نهم

جواب سوال دهم

محض بآیا است فیض مقبول است و این بدان ماند که در قالب معدنیات مختلف الانواع از یکم و طلا اندازند چنانکه
آنجا و مدت شکل قالب با انواع مختلفه پیوسته از هر یک مدت و دوحه خبر میدهند همچنین اینجای خیال باید فرمود که کترین
و متعلقان کترین هم مشمول عنایات ایزدی هستند و خدمت میاں محمد بشیر الدین صاحب میاں محمد حق صاحب
و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند دیگر هر که پرسد و یاد ماند از من سلام معروض باد.

سوال در آیت فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالذال الایا و بعض آیات دیگر بط آیت فبأی
الاعداء کما تکن بان در فهم نمی آید زیرا که نعمتی در آنها نیست +

سوال دوم جمله لیعلم الله منینصره که در سورہ حدیث واقع است با وجود قدم علم آوردن لام بر کدام فائده
است مکتوب دوم ایضاً بجواب نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سربا عنایت و
محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمه اللہ تعالیٰ کترین محمد قاسم پس از سلام مسنون مدعا نگار است در
جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد مگر تقصیر نشد پس زور و دنا ماول روزی چند بوجوب تاخیر شد باز از یاد رفت وقت
و انگیم بر امور منہیاریان یاد آید جوابش نوشتم و همه گرفته و بدل مصمم کردم که بر امور نظر ثانی کرده بذاک خواهم رسانید
اما در هجوم اجاب فرصت نیافتم بعد از ایام اسباب کشاشی بریلی خاستند هر چند اتم که زورم اما مولوی محمد صدیق صاحب
کشیده بردند و پس رواری در ارسال التواء و دیگر در آن وقت دایمی از بیلی یاد دارم آن نامه را به نقی الدین خان پسر
یا مولوی احمد حسن صاحب پیراه خود بغرض نقل بردند و فصل نامه از یک از من دو صاحب باید گرفت باقی ماندند سوالات
دیگر جواب نهادرین نامه عرض میکنم آیات سورہ رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بنصها دارند که سبب آنها آیات
مذکور دالات دارند ظاهر است که سلب نعمت بی وجود نعمت نتوان شد و اینهم ظاهر است که اینجمله امور مشار الیه با
زوال سامان نعمت اند یا زوال مافیت که من نعمت است و لفظ لیعلم الله بر نفس تقدم و تاخیر یا قبل لام و بعد
آن دلاله میکنند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرحت السرج لیتنور المكان لام لیتنور بر علیه اسراج و تخلو
تنور و تقدم و تاخیر ذاتی ماقبل و مابعد دلاله خواهد کرد و نه بر تقدم و تاخیر زمانی آری انزال کتب انزال حدید خود از
زمانیات و حوادث می نماید جوابش بصیت جوابش اینست که چنانکه بهر تعمیر مکن اول نقش میکنند و باز موافق
آن تعمیر نمایند همچنین بهر بنا روایجاد این عالم اول نقش کشیده اند تا مشربا بد عالم مثال است و گمان چنین است
که آن قدیم است در این عالم اول این تقدم و تاخیر و پیرایه تقدم و تاخیر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور فرمود
به تقدم و تاخیر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکه انزال کتب انزال حدید زمانی و حوادث است همچنان علم مذکور هم حادث
باشد و آنجا این همه قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا همه اول آنجا وجود آمد و باز بر طبق آن اینجا
ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال علم است آنجا نیز اینهمه امور باشند آنجا سبب آنجا لیکن این حوادث

اینجا پس از قدم علم اول منافی شان اهمیت نباشد کسی نمی داند که مشاهد تمیز پس از اختتام آن بعد از کمال علم غنچه
بزمین باشد بر حدوث علم وقت مشاهده دلالت نکند بلکه مشاهده مذکور و علم ظهور و ظهور علم اول باشد چنانکه این وجود ظهور
وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحان همه بر اولون جمله خاندان جمع حاضرین سرگشته اگر یاد ماند سلام عرض دارند.

مکتوب سوم بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت خالدين فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک
عطا الله مجتهد و معنی شعر منوی سه زنده معشوق است عاشق مرده + جمله معشوق است عاشق پرده + اسلام علیکم
جمله خطوط سوخته آتش شدند آنوقت یادمانند خطوط جواب طلب سوختن نمیندین سبب تعین سوالات سامی دشوار
فتادند حافظ ام دوست و ز تجریم پویم با دارم و نه خطوط موجود آنچه مجموع سخنان بازاری در گوش است بمنابر جواب میگردد انم اگر
غلط اند معذورم در مادامت السموات والارض هر دو محال است مگر معنی استقبال مراد دریم چنانچه اکثر همین کنند و
در امثالین کلمات مراد دارند آسمان زمین و دوزخ و جنت مراد خواهد بود اگر بنظر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین و نیا گرفتن لازم
خواهد بود مگر هر چه باشد منافی خلود نخواهد بود بلکه بلاغی خواهد بود و اول در سه مقدم عرض میکنم از در گوش باید نهاد اول هر چیزی
از ماده و سامان حدوث و بقا خویش از حدوث و بقا تا گریست باند صورت ذراتی این همه سامان در کارخانه اسباب
وجود آنچه نیز ضروری مکان از حدوث و بقا خویش از خشت و گل چو نه چو غیر و هیئت مجموعی چاره نیست و در صورت
فرا می اینهمه پس هم ضروری است که مکان در ساخت وجود جلوه افروز و دویم پس الجبر کالعینة دعاء میشود با دوام موجود
نشدن سوختن آزار و قلوب میسر آید این نبود سویم هر چیزی را دو گونه عمر است یکی طبعی دوم عرضی مثلاً ثمرانیه را بعد از چیدن اگر
بلور خود گذارند پنج و شش روز باقی ماند پس و اگر در سر که باید شش و هفت روز اندازند همون انبه سالها سال ماند و بعضی
و متغیر فاسد نشود چو این دو سه مضمون هدیه خدام شدند این هم باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مراد گیند اول این دوام
و خلود که بهر کفار و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقا خلود زمین آسمان آن دیار بمو قضا یا قیاسا تنها به دل سسج
آسمان زمین آن دیار هر چند آسمان زمین نبود که تمیز می بینی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل ما تمیل آن توان خواند مرادم
که قلبی بشما داده اند و قابلیتی که بزمن نهاده اند بمنزل علة تامه بنی آدم و دیگر اشیا واقعه فیما بین السماء والارض
است پس باشد که اکثر بعد السموات والارض لفظ و ما بینهای افزانید تا دانند که این تعقیب ذکر ثمره آن تعاقب تریست که در
علة و حلول و سبب و سبب نشین است باز بارشاد جعل لکوالارض فراشات السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج من
الثمرات رزقا لکم باینظرت راه نموده اند که سامان بقا بنی آدم بین ارض و سماست که اول فریقه حدوث او شان بود مگر اگر
فرض کنیم که اکثر از میان همزم گرفته اکثر دیگر بر او یاد برابر او نهند و کار احراق هیچ فتور و قصور کنیا ید باز اگر آب
را بریزند و هو را بسمت دیگر برند و همچنین دیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم بر خیزد لیکن بیشتر نظر بر
طباع دارند و خیال موافق خارجی بهماندم بر لب آزند که احتمال موافق خارجی در پیش آید ورنه بدون استثنای موافق

قضایا طبعیه را پس از دوام کشنده مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را می کشد از هر میرمد و از آب حیات باز نماند
 شوند اینهمه قضایا طبعیه به پیروی دوام ذکر شوند و هر کس ازین قضایا دوام فهمد اصل آسمان زمین دوزخ و جنت
 هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه خمیر انسانی بشهادت یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات تبدل میشد مگر این تبدل
 بمحو اخلر بجای اخلر موجب تخیل تاثیر خمیر نباشد و خود پیدا است که آسمان و زمین را اگر فناست با سبب خارجی
 است نه فنا پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره نهاده اند آنجا رخنه گردنا جسمانی شان شود و شاید همین
 است که از اول تا آخر یک انداز قائم اند خارج البصر جل تری منقطعه و همین است که فنا در ارض و سما و غیره صورت
 تقدیر یافته اند صورت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر خمیر باید بود تا بعد
 آنها نظر نگارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بنی آدم ضرورت و لاشعرا علم
 بحقیقه الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا داند که فنا نیست سما و ارض را و کار آنها راه نداده
 احتمال موانع دوام هم درین استمرار آنها نیست با جملة خلقت بنی آدم را که درین آیه مذکور است اگر بوقت بقا رسانند
 ارض و آسمان را دارند گویا معلول را با علتش بیان کرده اند تا برخلود دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال
 دیگر راه اند چون دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندیش صورت یقین خلقت و استحکامی دیگر
 و اگر از آسمان و زمین دید که یک کره آسمان و زمین دنیا را دارند بالا هر آنچه مذکور شد اینهمه شنیذ نیست که اصل مقتضای
 طبیعت این است که بشری را تا بقا و سلامتش بقا بود و پس بسبب بقا اگر بقا بر نرسد باید که این شیء هم در
 رکاب او باشد نظر برین زیاد از زیاد مدت قیام بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقا در ارض
 و سما باشد زیاد از ازا اگر بقا بدست آفت همانا از سبب دیگر بود اندیش صورتی باید که مدت قیام و بقا
 بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاد از مدت قیام ارض و سما نبود آری پیش خلی عنایت و عظمت حلیم شان این است
 و بشما از توان آوردن سبب افزایش با سبب دیگر از امتداد این است که لعل خالدین فیها ما دلت السموات
 و الارض فرمودند باز با شتبار الاما شامد بک افروزند مگر چون در نظر بنی آدم که کوه اندیشی شان از کوتاهی
 اعمار شان هویدا است چه دید عمر کوتاه دور اندیشات دور دراز چه دانند عمر آسمان زمین عمر نیست که زیاد از
 چه باشد توقیت عمر آسمان زمین مناسب آمد تا این طول بقا آنها همسنگ دوام مشهود است این معقول
 را بدل حکم زنده باز افزایش الاما شامد بک مبالغه تحقیق دیگر باشد چه شنیذ هر کس بلکه جمله صفاتش را زیاد
 از بقا و ایش بقا بود و میدانی که خداوند عالم را تا کجا است اصل همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض
 عوارض اتفاق است و اینها آنهم منقود آری منقذ میزاج صفتی دیگر توان شد رحمت معارض غضب میتوان شد
 مگر سبب خارج را آنجا بحال تاثیر نیست تا فکر فراموش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استقامت

الا ماشاء ربك به امن خالدين بيا ويزند بلكه استدر اك آ فضا مقصود آرند كه مخالف طبيعت ارض سما آيد مثلا
 مرام آں باشد كه از فضا خارجى حسابى نبايد گرفت بلكه بر دوام طبيعى نظر بايد انداخت مگر خود دانست كه همچو سوال شده
 آسمان و زمين را بوجه تضاد از مكان فضا طبعى زير حكم خود نگيرد و آنهم معلوم شد كه در محو قضايانظر اگر باشد بر طبيعت
 باشد پس ايند رى صورت اين تعليل نفعى صريح بخود دوام باشد بوجه مكات معروضه بلاغت عظيم بدست آيد
 و الله اعلم و علمه اتم ربط استنباط اين مضمون كه فرض كرده ام بطور اتصال مستقيم توان شد اگر اهل محاوره تسليم كنند بطور قطع
 خواهد بود و العاقل تكفيه الاشارة. **جواب سوال سوم** ع زنا محشوق است عاشق مرده اما بالاشارة
 عاشق و محشوق رضا جلى و خود راى است بگو از رضاى خود با رضلا و نكيد است زندگى كه عبارت از حس بالاطادة بود با
 و پراخت چون نيست اين حيثيت و اين اعتبار از زندگى هم دست برداست و در زندگى بے ارادت حيات بے سيكت بود
 و بكماترى على جمله محشوق است و عاشق پرده و عاشق را احتياج و نياز محشوق را بے غرضى و بے نيازى تمام
 است و ميدانى كه حاجت خيبر از عدم خيبر حاجت نان از عدم نان است و احتياج آب بصورت عدم آب اگر وجود اين
 اشياء است باز بهر طور بے نيازى است پس هستى مناسط محشوق و هستى مدار عاشقى بود اندك در صورت جمله
 محشوق آيد مگر چون وجودات خاصه را اعطاء اعدام آنها چنان ضرورى است كه مقيد را قيود را خوش گيرند و از
 چار طرف گر آيند اجماع حيلولة همچو حيلولة پرده درميان آں وجودات و دركان آن ضرورى است با اينهم تصوير
 شايد تصوير اين مضمون دشوار افتد مگر چه توانا كه كه زياده از اين توضيح هم دشوار است بالخصوص در نيوقت
 كه افكار ديگر بر سر اند پير و جواب سوائى كه تعلق بنفوذ قضايى داشت بر پنج و شش ورق نوشتم و در
 جواب سوال كه يكى از وجودات جزا و وجودات كمال اتحاد و تقاير آنها تعلق داشت و ديگر از غنا و مزامير بود زبان عربى برود
 ورق كلاں كه مساوى چار ورق اين قطع باشد ر قمر دم لمر و ياد غنايت باعث اين تحرير شد غرض اجماع سوالات
 و توار افكار و مزاحمت كار با ديگر كنجاى و در امر و ذوا مسوع خواهد شد انشاء الله تعالى جل جلاله امينان از دل و قوت
 از اوقا بر بود ندانم و علم حيثيت و قلم چه ميزند اگر غلط است و حشمت انبى و كرم صحت الحمد لله جل جلاله همه برادران قارب
 تحريرش ياد آور ان حقير و اسلام رسانند مكتوب چهارم متعلق تفسير كرميه حل بخازى الا الكفور و وجوب
 او صا اربعة و سور و كل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحيم كثرين يا نام محمد قاسم نام بنده مست و مير از زبان مولوى سيد
 احمد حسن زاده الشركى لا پس اسلام مسنون عشوق كنون لعمريه فرايند از ان عزيز جدا شده بطوريكه شد به طى رسيدم و وديم كه
 خطوط اطراف جوانب سيد نهاده اند بنجائى نايست نامه مولوى عبد العزيز صبا هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در وقت
 مختلفه كم و بيش نوشته غالباً شب جمعه كه شب از دهم ايس ماه بود با انجام رسانيدم نوبت نوبت و يك ورق رسيد
 حوائى خود بايد شنيد و بهر اجماع اشغال اتفاق تحرير جواب نشده بود معافايند انوقت هم دشوار است چه ميرم عالى

ظهور الدین احمد که بتقریب تقبالت حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاد خود حاجی محمد اکرم آمده اند
 نظر اندگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آیه فعل نجازی الا الکفور پرسیده اند و ما حل سوال بنظر
 اینست که جزا و سزا مخصوص بکفار نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منها روند و معذب شوند اندر صورت
 این صریح معنی دارد. جواب این شبهه بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از ته دل نبود بلکه اقتضای ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخلی یا خارجی سرایه عصیان میکرد و اندر صورت منشاء این اثر چیزی باشد که بذات
 خود عارضی است و باقتضای ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یاف نفس از جام مگر چون این چنین است
 این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب بهما چیزی باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن
 باشد که اگر مومن بالذات بعضیا چیزی داخلی است فرض کنیم بهما از نفس گویند آن چیزی داخلی که باشد منشاء افغان ایمانی چیزی
 و اختلاف این دو متضادین آنچنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر کلمات عنصریه آب با آتش که داده اند بهر حال تسلیم تضاد
 فیما بین ضروری است و در کفر و ایمان باین تضاد و تعادل که دانی و همه دانند از یک خمیه آیند و اگر سرمایه اثر مشداید
 امری است خارجی مثلا شیطان در حق آن اثر عارض منقسم او خان جهم جزا بود اگر آنرا قابل دانند و در حق مومن تطهیر
 اثر مذکور قابل مجازات نه پنداری بکار آید چنانکه کم که این احوال مومن در حق او مجازات بود تطهیر باشد که لا جرم ناشی از
 رحمة است نه غضب تا پاداش مجازات خوانی و آثار غضبانی و این بدان ماند که نقره و زرد و بونته گذارند و بگذارند
 تا چرخ از روی تابانش جدا افتد و جمال ستور او از این پرده ناز ببار آید یا اولاد خود را بحجام و جراح و آله کنند تا شتر زنده
 و آلاش زدن دل و برآورد و پاک سازد و طرز دوم اینکه دخول و خروج از مجازات و احوال عام است که گاهی کسی را احوال آتش
 اندازند و گاهی پایی ببلغز و بیفتند از خود اندازند و باز نه برآرند و از اندرون بیرون کشند چون کشند که خود انداخته اند
 و آنکه بوجه عناد کسی را مجاهد آتش می اندازند و غرض او همین باشد که بمیرد پس است او چه گیرد و قاتل که پا او لغزیده بیفتد و از
 هر طرف بهر اخرج او دوند و تا مقدور زنده بر نهند پس طوره قصه و دفع است اعادنا الله منها کفار را خود بینند باز
 نه برآرد و مومنان را پاک ببلغز و بدین سبب دران دیدند همین است که او شانرا اندر ابواب نه برآرد و در دل برآرد
 و میدانی که در دروازه بهر دخول احوال است و دل بهر عبور و مرور بهر وقوع و دخول اگر کسی بیفتد این اقتضای صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر بر این است که مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی
 فعل عبد است نه فعل معبود چون مومنان را پاک ببلغز و از هر طرف شفیعان بدوند و برآرند باین تقریر حل بسیاری از مشکلات
 حدیث و قرآن بسهولت توان کرد فقط قل یعوذ بولئنا من الله الناس من شر الوسوس الخناس الذی
 یومسون فی صدق و الناصرین الجنة والناس و صورته و الناس وجه تعوذ بسمه و تعاد از یک شر و وسوسه الخناس و انفسهم
 که وسوسه را با ایمان تعادل است ایمان عزم و اقتضای انقیاد را گویند و وسوسه را وسوسه گویند که چنانکه موبد است

مگر مبادی بیان پس بر او تعالی است اهل نشود نما انقیاد و تذلل بشا هره ترجیه اری پایاں او تعالی باشد و بطور
خداوندی را دان که دست بر امان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس بود و بدین سبب کسب معیشت
نواند یا زوج در قبضه مالک بقضه خود محبوس باشد و بدین وجه قوت خود بهم نتوان کرد همچنین بلکه زائد ازین جمله
کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس چنانچه نان و نفقه غلام و زوج
بمکرم صبر بر آقا و زوج باشند بکم ملک یمن و ملک نکاح و در نه نفقه ایام ابا و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت
می شد همچنین نفقه جماع و عباد بکم صبرند که بر بزرگ خداوند بکم باشد و باین وجه که خروج از قبضه قدرتش محال است و عباد
عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت هم اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه
ربوبیت منوط بملکیت بود و همچنین ملکیت از الوهیت خبر میدهد بشرح این محال نیست که الوهیت هم عبودیت باشد و عبودیت
بکم تعالیات با خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دان که پس تذلل و انقیاد است پس لیکن بنا بر تذلل فقار بر محبت
هر چه دیگر مشاء این کیفیت نتوان شد آری بوسیله دگران و دست نیاز محبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان
مشاهده کرده باشی و گاه چو سائل بیان باشند نیاز یک بندگی در بان و پاسیان اقارب و قبا باشد از هم قسم است
و نوکر هر چه با قانمست خود میکنند از هم قسم غرض کلی او مقدار اجرت است اگر آقا را نوکر را بر طرف کند باز و بسویش نمیکند
اگر آقا محبوب بالذات است انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چنانچه مقدمه بود اشد از موجبات محبت نیز
باید گفت متعلق محبت بسیفه مفعول در مانحن فیه جمال کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتوان شد
یا احسان و قرب او تعالی که احتمال تفکاک ابدل راه نتوان یافت مگر هر چه با و اباد اینهمه از ذات بحت فروتر است
جمال و کمال خود میدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که از ان طرف چیزی
فاصله فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بر زمین فائض می شود همچنین صادرات آن طرف که هم معانی او تعالی
باشند با نظرف فائضی شوند و از ایجاد نسبت باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاہر صفات بار تعالی
و ندی نیست آری اولین صادر هم صفت وجود بود که نمودار از دست مگر چون حقیقه احسان او تعالی دانستی قدر
از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه اندرین صورت اسطر فی العروض در جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق
تقریر متعلق آیه انشی اولی بالمومنین که در تحذیر مفسر است قریب چه اقریه او تعالی مشهور شده باشد چون قصه
اینچنین است تعالی جمیع اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قریبی واضح شده باشد و اینهم واضح شده
باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است و جایی تفاوت این است که مصلوق ملکیت او تعالی هم قوه صفات و مکررات
او تعالی است که در قرآن مجید الرحمن بمحکمات اتبعن دون من دون مالا یملک لک ذکر آخر آذ لا نفعاً بملک نفع غیر
تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع هم فاضل است و ضرر اب آری اگر مملی فرود آرند همان محل بدو بیه بر آید که فعلیت

نهاده اند و هر حقیقت را صورت مناسب آن داده اند انسان را حقیقتی است روح انسانی و صورتی است این
 پیکر جسمانی و محاورات با بی از هر زبان که باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت هر دو جدا جدا می کنند و از بهر
 جاست که احکام بدن را صورت حقیقت را جمع می نمایند بگویند یک عمر را از عمر روزید را کشت و امثال فلک می باشد احکام
 بدنی منسوب الیه زید و عمر را قرار میدهند حال آنکه معداق زید و عمر هیچ اوست که فرسنگها ازین خرشها دور است بدن آنکه
 درین عمر که میوزد و کوب گردیده چون اینقدر است شده باید دانست که ایمان و کفر را نیز حقیقتی است که روح ایمان
 و کفر آنرا باید خواند صورتی است که شعار و افعال آن باشد مثلاً اقرار شهادتین صورت ایمان است انکار یکی از این
 صورت کفر پس اگر کاسه مدایمان صورت کفر را برگردی تو ان گفت که فلان کس کفر گرفت و همچنین اگر منافق صورت
 ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد و یا ایمان گرفت بجا باشد لیکن از وفور دلش آنمزدوم میدانم که نسبت
 آثار حقیقت و صورت پی برده باشند و صورت انسانی چه آثارها از حرکات سکنت کیفیات شادایی می دهند و گریه و
 که از روح انسانی حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی سروکار نمایند و این ملاقه که می بینی از میان
 بر خیزد باز ازین آثارها نشانی نخواهی یافت نظر برین داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر بهم زنند
 و آن شاهد جان را درین سر پرده ظلماتی نهند باز هم نور و ظهوری از انطرف بهم باشد بلکه خود این پیکر کیست
 آثار آن شاهد باشد و این صورت خود که از مقتضیات آنست و معنی بود اگر مثل لعل بکار است همین خنده و
 گریه را بهی که اقتضای همان امور باطنه است از کیفیات قلبیه حالات روحانی که سرور و غمها باشد آری چنانکه پیش ازین
 همه ضد و اعنی پنج و شادی و شوق و یاس امری است واحد که محبتش خوانند اگر تفاوت است تفاوت اوقات و
 حرکات است همچنین مثلاً اقرار شهادتین انکار آن در اوقات مختلفه وقت کمال ایمان همون کیفیت ایمانی اگر
 باشد چه حرج اعنی وقت اگر مثلاً خاطر اظهار مافی الضمیر می باشد و این کثرت است و حتی بغرض چند که متعلق با ایمان باشد
 اخفاء این ستر مکتوم بهم می باشد عظیم ترین آن غراض اعلا کلمه الله و ترقی دین و وعظ و پند خلائق می باشد که در وقت
 کشته شدن تصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان در همه اوقات که خوف جان باشد کتمان ایمان بوده و مخفی داشتنی
 که بی اجراء کرد که کفر بر زبان نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر و هم بعضی دیگر اکابر در چنین اوقات کرده اند و
 همین کمال آنند که اوشا باینطور کفر گرفتند و ملت شد مارا و شمارا اکنون در حضرت این قسم جان بر بهادر چنین
 اوقات بهم رسید به الجمله جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله سلم خبر چنین کفر گوئیهای حضرت عمار رضی الله عنه
 شنیده تفت نه شدند و بر عکس را می دیگران فرمودند که عمار کافر نه شده از سرتاپا به ایمان پر شده و باز که
 حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو و جان از دست کفار بسلامت آری
 ارشاد که از سرتاپا با ایمان پر شد همین بدل میریزد که باعث این قسم بدگوئیها کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی

نبود و اگر سببش فقط علاقه محبت جانی بود و فرض نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازین ارشاد تعلیل بکفران حضرت
 عمار بود فقط نه تزیید ایمان او شان بوجه این فعل چنانچه بظاہر نماید در صورت ہم این سنیت او شان سیاق
 ماند فقط اگر فرق است نیست که صورت اولی در حقیقت فعل عمار در حقیقت افعال امثال با فرق باشد صورت
 متحد مگر چه حرج که در ارتکاب رخص ما پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اگر اتقا داشت فقط در صورت است حقیقت
 فرق زمین و آسمان ست چه ارتکاب رخصت هائیز مثل ارتکاب رخصت هائیز بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت بود
 یعنی در معاملات دو چنین که در یک طرف آن از کردن و نا کردن هر دو ضروری بود تا الزام یک جانب
 از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موجب مغلطه عوام نه شود با جمله افعال نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
 بدین وجه کار تبلیغ از اشیای برآید و بموجب معاملات به طریح خواه از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم مزیت
 در حق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و حق ما متبعان با آن که هر چه گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم گرفته ایم آنچه که رضائے بائی بدان تعلق پذیرفته و نوعی از تخریب و تخریب بدان کرده اند و عین
 است در نه رخصت است یعنی بهترین است که نکنند و اگر کنند عذاب و عتاب نیست که بخون آن جگر خون
 شود چنان معنی مصحفه اقل سیکل خدشت معنی مصحفه ثانی را بجای بایده نشاند مسجد ضرار که در شان
 آن در آخر سوره بارات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفرقا بین المؤمنین
 و اعداء المؤمنین فاعلموا ان الله یضرب الامم الحسنى و الله یشهد انهم
 لکاذبون لا تقربوا مسجد المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود المسجود
 مسافقان بودند که اغراض فاسده درین بنا طمع نظر داشتند چنانچه با جمال آن درین آیات ارشاد فرموده اند
 بوجه فساد نیات او شان این اهل خیر او سان که در مرتبه صورت کار ایمان و اهل ایمان بود آفتابان زشت
 و زبون شد که خود از بالائی هفت آسمان پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم صدای لا تقربوا مسجد
 دادند و همچنین نماز و روز و اقرار شهادتین اهل نقاق را تصور باید فرمود که از سرتاپا بجز رشتی و زبونی که
 همانا معنی علت است هیچ نخواهد بود اگر بالفرض کسی را با او کای افتد باید که پس بایستد که بکار و نا کار
 و السلام نظر با اتحاد جناب بامرنا محمد نبی بیگ صاحب من پر چه جدا گانه نمی نویسم بعد سلام پس یک مضمون
 است و السلام بهمه یاد آورای سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب و مولوی فتاح صاحب
 و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خاں صاحب سلام احقر رسانند فقط -

چه رسد آن حضرت مولانا محمد قاسم صاحب مدظلہ العالی و غیر علما و بندگان جلا تصانیف ہم سے طلب فرمادین